



دکتر سید موسی صمیمی

Dr. Said Musa Samimy

Email: samimy@aol.com

انتقال قدرت سیاسی به رهبران گروه های جهادی

-آغاز صحنه ی دوم تراژیدی افغانستان - *

۱. پیش گفتار: "ارمغان" انتقال قدرت سیاسی
۲. تشتت و عدم آمادگی رهبران جهادی برای کسب قدرت
۳. توجیه دینی بنیاد گرایی وارد اتی
۴. بی کفایتی برای آشتی ملی و بازسازی کشور
۵. روی کردها

۱. پیش گفتار:

به تاریخ ۲۸ اپریل سال ۱۹۹۲ (۸ ثور ۱۳۷۱ هجری خورشیدی)، آن نیروهای اسلام گرایی که در دهه ی ۸۰ سده ی بیست «مجاهدان» خوانده می شدند، پس از چهارده سال مبارزه ی مسلحانه علیه نظام «سوسیالیسم واقعا موجود» حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" و اشغال نظامی امپراتوری شوروی، در افغانستان به قدرت رسیدند. رهبران مجاهدان برای باشندگان هندوکش سه چیز به «ارمغان» آوردند:

- (۱) بنیاد گرایی اسلامی،
- (۲) توجیه دینی رهبری مستقیم قشر اسلام گرا و
- (۳) بی برنامه گی سیاسی و اقتصادی برای آشتی ملی و بازسازی کشور جنگ زده.

پیامد نظام بنیاد گرایی این بازیگران سیاسی آغاز صحنه ی دوم تراژیدی در ماتمکده ی افغانستان است. به مناسبت سالروز «تحویل قدرت سیاسی» از رهبران «حزب وطن» به صبغت الله مجددی، نماینده ی رهبران جهادی پیشاورنشین، در این نوشته نکات کلیدی و سوال بر انگیز این انتقال قدرت سیاسی مورد بررسی انتقادی قرار میگیرند.

۲. تشتت و عدم آمادگی رهبران جهادی برای کسب قدرت

فروپاشی رژیم نظام دیوان سالار و انحصار گرای «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، گروهی که بعدتر تحت پوشش «حزب وطن» فعالیت می کرد، در ماه فیروزی سال ۱۹۸۹، یعنی پس از خروج قوای نظامی شوروی، بر خلاف توقع مخالفین رژیم و انتظار حامیان آنها به زودی بوقوع نه پیوست. آنچه که مایه ی تعجب ناظران سیاسی گردید این بود که رژیم کابل و درراس آن رییس جمهور نجیب الله تا سه سال دیگر جان سلامت برد. هرچند این

مطلب چندان قابل درک هم نباشد، با آن هم سبب اصلی این تداوم قدرت را نباید در مجموع در توانایی های نظامی و "یکپارچگی نسبی" سیاسی «حزب وطن» دید. برخلاف علت اصلی عدم ضربه پذیری کامل حکومت کابل را می بایست در تشنّت و عدم آمادگی رهبران جهادی سراغ نمود. زیرا مقاومت فاقد فرماندهی مرکزی، از لحاظ سیاسی متشتت و دچار تفرقه و از لحاظ عملیاتی غیرقابل اطمینان بود. البته پس از آنکه جناح های مشخص حکومت نجیب در شمال زیر فرماندهی عبدالرشید دوستم همراه با نیروهای «شی و رای نظار» تحت قوماندان احمدشاه مسعود از جمعیت اسلامی، یک ائتلاف مشخص، زود گذر و متزلزل را به وجود آوردند، روند از میان رفتن ساختار حکومتی رژیم کابل را شدت بخشیدند. به تاریخ شانزدهم ماه اپریل سال ۱۹۹۲ نجیب الله رییس حزب و دولت به استعفا مجبور گردید. پس از آن که از فرار او به طرف فرودگاه بین المللی کابل توسط نیروهای مخالف ممانعت به عمل آمد، وی در مقر اداره ی سازمان ملل متحد در کابل پناهنده شد.

برخی از نیروهای مجاهدان رقیب به تنهایی و بخشی هم در همکاری با جناح های مختلف «حزب وطن» کوشیدند تا این خلای قدرت را اکنون خود شان پر کنند. بالمقابل آن رهبران گروه های اسلامی افغانستان مقیم در شهر مرزی پاکستان که درنگ کرده بودند و می خواستند سرنوشت افغانستان را در دست خود گیرند، از سیر پرشتاب حوادث مبہوت گردیدند. آنها هنوز برنامه ی سیاسی برای در دست گرفتن قدرت سیاسی نداشتند. اصلاً آنها برای این کار آماده نبودند. بنابر آن بالمقابل مانع وسد راه هم دیگر بودند.

ناوقت های شب جمعه (چهارم ثور سال ۱۳۷۱) از یک سو زیر فشار شدید عربستان سعودی و پاکستان و از جانب دیگر تحت تاثیر وخامت اوضاع در کابل، رهبران مجاهدان مقیم پیشاور به یک توافق مناقشه انگیز رسیدند که از قبل به شکست محکوم بود. در توافقات پیشاور تنها این پنج رهبر سازمان های جهادی مقیم پیشاور حضور بهم رسانیده بودند:

- برهان الدین ربانی (جمعیت اسلامی)،
- صبغت الله مجددی (جبهه نجات ملی)،
- عبدالرب رسول سیاف (اتحاد اسلامی)،
- محمد یونس خالص (حزب اسلامی دوم) و در اخیر
- سید احمد گیلانی (محاذ ملی و اسلامی).

در نشست رهبران جهادی در پیشاور، قطب الدین هلال، معاون گلب الدین حکمت یار از حزب اسلامی نمایندگی می کرد. خود امیر حزب در این زمان در جنوب شهر کابل در مواضع نظامی خویش سنگر گرفته و «شورای نظامی» را که در کابل پس از کناره گیری نجیب امنیت را در دست گرفته بود، تهدید می کرد تا قدرت را به حزب اسلامی واگذارد. (۱)

در این توافق پیشاور، از یک طرف سهم احزاب اسلامی در قدرت به شکل متناسب در نظر گرفته نشده بود، و از سوی دیگر با سایر نیروهای سهیم در مقاومت، از جمله حزب وحدت و همچنان دوستم که در پیشاور حضور نداشتند، مشورتی صورت نگرفته بود. با وجود آن هم چند سازمان محدود جهادی در شهر مرزی پیشاور تشکیل یک شورای موقتی ۵۰ عضوی را اعلام نمودند. (۲) در راس این شورا صبغت الله مجددی رییس "جبهه ی نجات ملی" افغانستان قرار داده شد.

بر مبنای این توافقات پس از یک دوره ی عبوری دوماهه باید قدرت به «شورای قیادی» - شورای رهبران احزاب اسلامی - انتقال می یافت. در راس این شورا که مشتمل از رهبران ده حزب اسلامی افغانستان بود، برهان الدین ربانی رییس جمعیت اسلامی افغانستان قرار می گرفت. در عین زمان مطابق به توافقات پیشاور برهان الدین ربانی به حیث رییس جمهور «دولت اسلامی افغانستان» ایفای وظیفه می نمود و نخست وزیر باید از «حزب اسلامی» منسوب به گلبالدین حکمت یار انتخاب می شد. از جمله و به ویژه هم چشمی های سیاسی دو تن از رهبران مجاهدان، برهان الدین ربانی و گلب الدین حکمت یار در سال های بعدی تاثیر تعیین کننده ی تخریبی بر صحنه ی سیاسی افغانستان گذاشتند.

نخست از همه نواز شریف، نخست وزیر پاکستان در استقبال از این توافقات در یک اعلامیه اظهار امیدواری نموده تا «شورای انتقالی بزودی به کار آغاز نموده، آتش بس و صلح حاکم گردیده، زندگی و مالکیت مردم افغانستان مصون گردد». (۳) حزب وحدت در این مورد اعلام داشت که توافقات پیشاور بدون اشتراک این حزب بوقوع پیوسته است و از این جهت عملی نخواهد گردید. (۴) نواب سلیم، سخنگوی حکمت یار به نوبت خویش «شورای انتقالی» را رد و در عوض آن تصاحب قدرت را مستقیم از طرف «حکومت انتقالی» پیش نهاد نمود. (۵). ولی مجددی خودش اظهار امیدواری کرد که از این طریق صلح و آرامش در افغانستان اعاده خواهد گردید. (۶) عبدالوکیل، که هنوز هم وزیر امور خارجه افغانستان بود، به روز شنبه در کابل اظهار داشت که حکومت ش حاضر به واگذاری قدرت به مجاهدان می باشد. در عین زمان وکیل از حکمت یار خواست تا از حمله بر شهر کابل خودداری کند. وکیل اضافه نمود، وی امیدوار است که «برادر محترم حکمت یار بردباری و حوصله بخرج خواهد داد». (۷)

مجددی که از پیشاور با کاروانی مشتمل از ۱۵ موتر به طرف کابل حرکت کرده بود، در طول راه از همراهی بیشتر از یک صد موتر بر خور دار گردید. کاروان وی به تاریخ ۲۶ اپریل به کابل وارد گردید. باشندگان کابل خلاف انتظارات مجددی و همراهانش، از استقبال گرم گروه کرسی نشین تازه دم اجتناب ورزیدند. چنانچه بزودی روشن گردید که این «اعتراض خاموشانه» بیانگر درک واقع بینانه ی باشندگان «کوه های آسمایی و شیر دروازه» بوده است. همان بود که شهر کابل در اثر هم چشمی های سیاسی و قدرت طلبی های انحصاری گروه های تازه دم بزودی به تل خاکستر مبدل گردید و آسمان غمزده ی "بالا حصار کابل" شاهد قربانی شدن بیشتر از ده ها هزار باشنده پایتخت گردید.

۳.. توجیه دینی بنیاد گرایی وارد اتی

با کسب قدرت سیاسی در کابل، گروه های اسلامی بزودی سرزمین هندو کش را به سوی یک بحران سیاسی و اجتماعی سوق دادند که عمق آن حتی خارج از حیطه ی تصورات آگاهان سیاسی مسایل افغانستان قرار گرفت. این بحران به هیچ وجه محصول یک سری از حوادث تصادفی و به ضرر اسلام گرا ها نبود، برعکس این بحران پیامد منطقی یک سلسله تدابیری به شمار می رود که دامنه ی آن ها از برخورد غیر حرفه ای با قدرت سیاسی گرفته تا نادانی اجتماعی، عدم درک سالم از ساختارهای پیچیده ی جامعه ی افغانی و خود کامگی بازیگران در صحنه سیاسی کشور گسترش می یابد. در این سلسله عوامل انحصار گرایی قدرت توأم با تمایل به تبار گرایی و وابستگی های سمتی با کشور های همسایه نقش تعیین کننده بازی نموده اند.

برای بیرون رفت از این بحران سیاسی می توانست، دست کم از نگا نظری دو راهیافت در دستور روز قرار گیرند:

➤ توجیه دموکراتیک قدرت سیاسی از طریق انتخابات آزاد و یا

➤ توجیه سنتی از طریق "لویه جرگه".

از آن جایی که گروه های اسلام گرا به دموکراسی باور نداشتند، انتخابات آزاد و سرتاسری از بدو مرحله مورد پسند آنها نبود. در قبال توجیه سنتی از طریق جرگه، رهبران جهادی در مخصصه ای خاص و پیچیده ی اجتماعی و تاریخی قرار داشتند: از زمان تهداب گذاری دولت سلطنتی ارثی درانی تبار در سال ۱۷۴۷ به این سو، حکم روایان سرزمین هندوکش به نحوی از انحاء، تکیه بر قدرت سیاسی را به شکل سنتی تعبیر نموده و در راستای تداوم و استحکام قدرت به تدویر جرگه هایی پناه برده اند که بیانگر خواست های قشر حاکم در همان محدوده ی زمانی بوده اند. بکاربرد این جرگه ها در واقع به مثابه ی تدابیر پیرامونی و تکمیلی در خدمت شیوه ی فکری شهزادگان و حکمرایان قرار گرفته است که از نظام «سلطنتی ارثی» خاندان درانی یک نوع «حق تاریخی به تخت نشینی» را اشتقاق می نمودند. با وجود تمام دشواری هایی که در تاریخ یا از ناحیه ی مبارزات بین شهزادگان خود کامه و اقتدارگرا در جهت به ارث بردن قدرت سیاسی و یا از ناحیه ی روی کشور با حمله های بیگانگان بروز نموده اند، حکم روایان و مدعیان

تخت و تاج برای احراز و استقرار قدرت سیاسی در آخرین تحلیل و به نحو خویش به «دین» پناه برده اند. شاهان و امیرانی که این گونه به تاج و تخت می رسیدند، در ازای «دین پناهی» می بایست به قشر مذهبی که متشکل از عالمان دینی، مبلغان حرفه ای و پیر و پیر زاده ها بوده است و در جامعه ی سنتی از اعتبار چشم گیری بر خوردار بودند، امتیازات سیاسی و اقتصادی قابل می گردیدند. (۸) این قشر به نوبه ی خویش مکلفیت داشت تا اعمال استبدادی و ناجایز کرسی نشینان راصبغه ی اسلامی بدهد. بدین طریق در طول تاریخ دست کم در سه صد سال اخیر، با وجود استثنا های جزئی که در وجود شمار معدودی از مذهب یون مبارز دیده شده، قشر مذهبی در خدمت قدرت نمایی های طبقه ی حاکم قرار گرفته است. اصطلاحات «ملای درباری» و «دین درباری» در بین مردم زیاد بکار گرفته می شد. این قشر خدمت گذار، در راستای تحکیم دولت های «دین پناه» از اعطای لقب هایی از قبیل «امیر المومنین»، «خليفة ی اسلام» و «ظل الله» خودداری نمی کردند.

اما اکنون رهبران گروه های مذهبی پس از مبارزه ی مسلحانه در طی بیست سال، با درک بهتر از منافع و دور نمای سیاسی شان دیگر حاضر نبودند تا زیر بیرق حکم روایان دنیوی توأم با توجیه سنتی در خدمت آنها باشند. از همین جاست که رهبران گروه های اسلامی هم در مقابل توجیه دموکراتیک و هم سنتی، ادعای مشروعیت قدرت سیاسی از طریق اسلامی را در قالب «شورای حل و عقد» پیشکش نمودند. به این ترتیب گروه مذهبی بنیاد گرا برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان از طریق توجیه دینی خود بر اریکه ی قدرت تکیه می زند.

پس از یک سلسله دشواری هایی ناشی از عدم توافق رهبران جهادی پیرامون ساختار و تاریخ دایر نمودن «شورای حل و عقد» به تاریخ ۳۰ دسامبر سال ۱۹۹۲ میلادی ۱,۳۳۵ «نماینده ی مذهبی» در تالار بزرگ وزارت داخله ی افغانستان گرد آمدند. در حدود ساعت ۱۰ قبل از ظهر برهان الدین ربانی همراه با عبدالرب رسول سیاف و احمد شاه مسعود وارد سالن گردیدند. (۹) شورای حل و عقد سه روز به جر و بحث نشست و عدم اشتراک بخشی از گروه های اسلامی، بشمول حزب اسلامی حکمت یار را مورد انتقاد قرار داد. در روز سوم نشست شورا، ربانی با رای اکثریت نمایندگان برای دو سال به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید. از جمله ی ۱,۳۳۵ نماینده، ۹۱۶ نفر به نفع، ۵۹ نفر علیه ربانی و بقیه، ۳۶۰ نفر رای مستنکف دادند. ربانی در بیانیه اش که به زبان های دری و پشتو ایراد کرد، تذکر داد که وی "سر از امروز به کدام گروه مشخص سیاسی ارتباط ندارد، وی ممثل آرای همه ملیت های کشور می باشد. (۱۰).

واکنش گروه های جهادی که در مخالفت با انتخاب رئیس جمهور قرار گرفته بودند، متفاوت بود. اگر اکثر گروه های جهادی که نرمش پذیر خوانده می شدند، بر شیوه ی گزینش نمایندگان و شخص ربانی انتقاد داشتند، حکمت یار یک گام هنوز هم فراتر بر داشت. وی دایر نمودن شورای حل و عقد را که تحت رهبری آقای عماد، یکی از همکاران نزدیک ربانی صورت گرفته بود، به مثابه ی اعلام جنگ تعبیر نمود و در نتیجه وی چنان هم عمل کرد. حکمت یار تهدید نمود که فرودگاه کابل را، که در تیر رس موشک های وی قرار داشت، بزودی تخریب خواهد کرد. در مقابل حمله های حکومت ربانی بر مواضع حکمت یار در جنوب و جنوب غرب شهر کابل شدیدتر گردیدند. در نتیجه جنگ های قدرت طلبی برای اشغال کابل گسترش یافتند. برخورد های نظامی هنوز هم شکل ظالمانه تر به خود گرفتند، دشمنی های مزمن و خصومت های علنی هرچه بیشتر آشتی ناپذیر گردیدند و در نهایت انتقام جویی سیاسی، قومی و مذهبی دست بالایی کسب نمود.

۴. فقدان کفایت برای آشتی ملی و بازسازی کشور

از آن جایی که گروه های اسلامی افغانی محصول مبارزه ی مسلحانه و درگیری با ابر قدرت شوروی بودند، با تفاوت های چشم گیر با بعضی از جنبش های اسلامی در کشورهای دیگر، با فقدان بر نامه های سیاسی و مشی های حزبی پس از کسب قدرت سیاسی مواجه بودند. رهبران این گروه ها حتی به خود تکلیف روا نداشتند تا تصورات خویش را از نظام تیوکراسی یا آن طور که خود می پنداشتند از «حاکمیت الهی» به شکل منسجم و در محدوده ی یک طرح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای کشور جنگ زده ی افغانستان با ساختار های پیچیده ی اجتماعی و قومی آن ارائه دارند. آن ها به سبب فقدان درک شرایط مشخص و دشواری های حاکم، بشکل عام به «اسلام» پناه جستند و

از پیشکش نمودن چنان راه یافت های اسلامی عاجز بودند که در آن سیاست های اجتماعی و اقتصادی درون کشور و روابط آینده ی افغانستان با کشور های دیگر، به ویژه با همسایه های متنفذ و ذی دخل در تعیین سرنوشت کشور، تدوین شده باشد.

هر یک از این گروه ها برای تفکیک خود از رقیبان، خود را «مسلمان واقعی» می خواند. این هم در حالی بود که هرگز هیچ یک از این جناح ها یک مباحثه ی نظری درمورد اسلام به راه نیانداخته بودند. تجلی «صراط مستقیم» از طریق رقابت های سازنده با همدیگر، برای آنها بیگانه بوده است. هریک از این بازیگران، به «اسلام» استمساک می نمودند، بدون آن که تشریح بدهند که برداشت خود شان از اسلام به صورت مشخص چگونه هست. این یکی فاقد صلاحیت فنی برای چنین تفکیک و آن دیگری فاقد چنین شجاعتی بود.

خصلت تک بعدی احزاب جهادی پیشین هنگامی در عمل هویدا می شود، که آنها پس از یک مبارزه ی مسلحانه ی طولانی و طبعاً موفقانه، نتوانستند در ساحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کدام طرحی را به وجود آورند، تا بتواند پاسخگوی آن باشد، که چگونه کشور چندین قومی افغانستان را با این همه خصومت های اجتماعی، اختلافات فرهنگی و تفاوت های اقتصادی آن آباد نمود. رهبران مجاهدان فاقد یک تصویر مشخص از نظام سیاسی بودند، آنها متأثر از شیوه های فکری و مذهبی متنوع (مودودی، دیوبندی اکوره ختک، سلفی ها ی عربی خلیج فارس، وهابیت عربستان سعودی، اخوانی مصری و بنیاد گرایی قم) به سرزمین هندو کش برگشت نمودند. بنا بر آن برداشت آنها از اسلام به مثابه ی گروه های پر خاش گر و کینه جو با اسلام نرمش پذیر، صلح جو، صوفی مشرب و سنتی باشندگان هندوکش در رویاروی تمام قرار گرفت. نظر به فقدان کفایت ها و درک طرح آشتی ملی و بازسازی کشور، گروه های جهادی تنها خود را مصروف به این ساخته بودند که «قلمرو سیاسی و ارضی درون مرزی» خود را گسترش بدهند. حکومت مجاهدان، به ویژه در بدو مرحله توأم با اتحادهای زودگذر با جناح های خلق و پرچم «حزب دموکراتیک خلق»، افغانستان را در دامن آشوب و اغتشاش افکندند. در نتیجه «نظام بنیاد گرایی» گروه های جهادی زمینه را برای حاکمیت مستبدانه ی رژیم التقاطی ملیشه های طالب فراهم ساخت. بدین ترتیب سرزمین افغان ها، لانه ی هراس افکنان بین المللی، به ویژه شبکه ی هراس افکن القاعده شد. در اخیر سرزمین هندو کش به مثابه ی یک کشور پیرامونی سال های متمادی از کاروان تمدن، انکشاف اقتصادی، صلح و عدالت اجتماعی و بالاخره آزادی و دموکراسی عقب نگه داشته شد.

۵. روی کردها

AP, 25.04.1992 (۱)

AFP-Deutsch, 25.04.1992 (۲)

AP, 24.04.1992 (۳)

,DPA 24.04.1999(۴)

AP, 25.04.1992 (۵)

Reuter-Deutsch, 25.04.1992 (۶)

Reuter ß Deutsch, 25.04.1992 (۷)

(۸) در این جا بایست افزود که در تفاوت چشم گیر با سنت نظام های "سلطنتی ارثی" "حزب دموکراتیک خلق" حکم روایی انحصاری و استبدادی خویش را "دین پناه" تعبیر ننمود بلکه خود را ممثل خواست های "رحمتکشان"، در نتیجه نماینده ی خواست اکثریت معرفی نمود و ازین طریق به توجیه قدرت سیاسی پرداخت.

Said Musa Samimy, Afghanistan – Tragödie ohne Ende?, Horlemann Verlag, (۹)

۲۰۰۳، صفحات ۴۶ تا ۴۹

(۱۰) همانجا، صفحه ۴۸

*این نوشته از کتاب نویسنده "گفتمان بحران افغانستان" گرفته شده و با اندکی تغییرات به مناسبت سالروز انتقال قدرت سیاسی به گروه رهبان مجاهدان تقدیم می گردد.

سید موسی صمیمی، "گفتمان بحران افغانستان" – "رکود نسبی تاریخی" و چالش های معاصر –

مطبعه ملالی، قندهار، سال ۲۰۱۴ ص ۸۶ تا ۹۳